

چهره‌های تأثیرگذار در روابط فرهنگی ایران و ترکیه

(با تأکید بر زندگینامه اولین و ثمین باغچه بان)



علی‌اشرف مجتهد شبستری^۱

سحر وحدتی حسینیان^۲

چکیده

در بررسی روابط متقابل ایران و ترکیه، درک صحیح از تاریخ تمدن، عقاید دینی و مذهبی یکدیگر و نیز گسترش روابط از موضوعات حائز اهمیت است. چه بسا حوزه ادب و فرهنگ و هنر بهترین راه ورود به این مقوله باشد. صرف نظر از اینکه در عرصه فرهنگ استدلال قیاسی حاکم باشد یا استقرایی، برای ما که فقط قرار است در گوشه‌ای از تاریخ زندگی کنیم در حالی که پیشینه‌ای از اسلاف به ارث برده و آینده‌ای را نیز برای اخلاف به یادگار خواهیم گذاشت، بررسی زندگی نام‌آوران - که خود عامل این تأثرات و تحکیم روابطند و نقشی مؤثر در پیشرفت فرهنگ هر دو سرزمین داشته‌اند - بسیار سودمند است و به سوی حقایق تاریخ سوق مان خواهد داد. زیرا تاریخ به تعبیر هرودت تلاشی است برای حفظ اسناد و اعمال بزرگمردان از فراموشی زمان و ضعف حافظه. راهی که برای بررسی این روابط در اینجا انتخاب شده است، بررسی تاریخ زندگی چهره‌های تأثیرگذار است که در مقاله حاضر زندگی اولین و ثمین باغچه بان مورد بررسی قرار می‌گیرد. امید آنکه روزی فرا رسد که محققان ترک و ایرانی با همکاری یکدیگر زندگینامه این بزرگان را به عنوان چهره‌های تأثیرگذار در روابط هر دو سرزمین ارائه دهند که بی‌شک برای نسل آتی گنجینه‌ای ماندگار خواهد بود.

^۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۹/۱۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۲

E-mail: aaMojtahed@gmail.com

رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان

E-mail: Vsahar18@gmail.com

^۲. پژوهشگر

واژگان کلیدی:

ایران، ترکیه، روابط فرهنگی، چهره‌های تأثیر گذار

مقدمه

پیش از پرداختن به موضوع اصلی مقاله یادآوری این نکته را بی‌مناسبت نمی‌دانیم که در بررسی هر موضوعی، از جمله روابط دو کشور و نقاط ضعف و قوت آن، رویارویی با واقعیات و بازگویی حقایق به دور از تعارفات معمول از شروط اصلی است.

در این رابطه فیلسوف بزرگی چون برتراند راسل حق مطلب را به خوبی ادا کرده است: «پیام فکری که ما بایم به نسل‌های آتی بدهم این است که وقتی موضوعی را بررسی می‌کنید یا توجه شما به فلسفه‌ای جلب می‌شود تنها چیزی که باید از خودتان بپرسید این است که واقعیت‌ها چه هستند و چه حقایقی در آن‌هاست؟ هیچ‌وقت به خودتان اجازه ندهید که آنچه را دوست دارید حقیقت داشته باشد یا آنچه را که فکر می‌کنید حقیقت بودنش برای بشر مفید است شما را منحرف سازد. فقط و تنها به اینکه واقعیت‌ها چه هستند نگاه کنید... و اما مسأله اخلاقی که ما بایم بدان اشاره نمایم بسیار ساده است... عشق ورزیدن خردمندانه و تنفر ورزیدن ابلهانه است...» (*)

در این‌جا ما نیز با یادی از عشق‌ورزی دختری ترک شروع کنیم که فرزند واقعی جبار باغچه‌بان^۱ بود و در مرسین ترکیه متولد شد:

«ترکیه وطن من است و من مثل یک درخت در آنجا رشد کردم، اما میوه‌هایم را در ایران دادم و در ایران به بار نشستم. به همین علت هر دو کشور را دوست دارم و هر دو را وطن خود می‌دانم... در سی و سه سال خدمتی که در ایران انجام دادم بزرگ‌ترین جایزه را نیز از ایرانیان گرفتم و آن جایزه، محبت ملت ایران بود». (اولین باغچه‌بان، ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰)

نه تنها اولین که نامش به گُر و اپرای ایران گره خورده است، بلکه بسیاری از بزرگان و ادیبان آوازگان هر دو دیار، مرز سیاسی ایران و ترکیه را با اقداماتشان و کارهای ماندگارشان به مرز انسانیت و مهر مبدل ساختند و تاریخ زندگی شان ضمن

^۱ میرزا جبارخان عسگرزاده یا جبار باغچه‌بان، بنیانگذار کودکان و آموزش و پرورش کر و لال‌ها در ایران و مبتکر روش جدید تعلیم خواندن و نوشتن، از پیشگامان ادبیات کودک در ایران

اینکه نمایی از فرهنگ و جغرافیا و سیاست دوران حیاتشان است از تأثیرگذاری آنان در روابط دو سرزمین خبر می‌دهد.

صرف‌نظر از اینکه در عرصه فرهنگ، استدلال قیاسی حاکم است یا استقرایی، اما قدر مسلم برای ما که فقط قرار است در گوشه‌ای از تاریخ زندگی کنیم، در حالی که پیشینه‌ای را از اسلاف به ارث برده و آینده‌ای را نیز برای اخلاف به یادگار خواهیم گذاشت، بررسی زندگی نام‌آوران - که خود عامل این تأثیر و تحکیم روابطند و نقشی مؤثر در پیشرفت فرهنگ هر دو سرزمین داشته‌اند - ما را به سوی حقایق تاریخ سوق خواهد داد. زیرا تاریخ به تعبیر هرودت تلاشی است برای حفظ اسناد و اعمال بزرگمردان از فراموشی زمان و ضعف حافظه.

برای تاریخ‌پژوهان، بیوگرافی به عنوان یک روایت و حکایت جذابیت بیشتری داشته و در حافظه آنان ماندگارتر شده است. از این‌رو در سال‌های اخیر در پی نوسازی و تفسیر معرفت‌شناختی و روش‌شناختی ساختارهای بیوگرافی، این شاخه دانشگاهی به عنوان یک کار تحقیقی مورد قبول واقع شده است. گاهی بیانات آکنده از احساسات و خود بزرگ بینی‌ها، نوشته‌های بغض‌آلود و جانبدارانه، کم‌رنگ شدن بزرگمردان در پس‌چهره خشن سیاست، پررنگ شدن کارهای کم‌اهمیت برای جلب رضایت اقلیت، مشخص نبودن مرزهای فرهنگی و سیاسی و سؤالات بی‌پاسخ زمان، زندگینامه‌نویس را که بخشی از نگارش قصه تاریخ را بر عهده دارد، ناگزیر از مطالعات عمیق‌تر و سفرهای دورتر جهت دسترسی به منابع بیشتر می‌کند که بتواند دقیق و بی‌غرض قلم زند.

با این پیش‌زمینه، مقاله حاضر راهی که برای بررسی این روابط انتخاب کرده است، زندگی‌نامه‌نویسی یا به تعبیری دیگر، نگاه به واقعیت‌ها است. اما با توجه به محدودیت در نوشتار، زندگینامه‌های این مقاله فقط به شرح مختصری از وقایع روزگار، نظرات و سخنان این نامداران منحصر شده است.

زبان فارسی به مرور زمان در دربار عثمانی رنگ باخت و امروزه فقط بقایای آن در ترکیه باقی است، اما پیوستگی این دو ملت همواره به دور از فراز و نشیب‌های روابط دولتی

بوده است. هرچند دول حاکم، روابط را تعریف کرده‌اند، هنر و فرهنگ و تمدن دو ملت بوده که آنان را تا به امروز سرافراز و در دوستی با یکدیگر وفادار نگاه داشته است.

شاه قلی نقاش

شاه قلی نقاش - متخلص به الوانی - مبدع سبک اسلوب ساز، در پی جریان‌های سیاسی راهی دیار عثمانی شد. او از نقاشان دربار شاه طهماسب صفوی و از شاگردان آقامیرک بود که در تبریز دیده به جهان گشود^۱. در زندگینامه ایشان آمده است که علاوه بر نقاشی و ادبیات، در رمالی و اسطرلاب نیز دستی داشت. در ۱۵۱۴ م. پس از اشغال تبریز توسط یاوز سلطان سلیم، از زادگاهش به آماسیا فرستاده شد و بعد از مدتی اقامت در آن شهر به دربار سلطان سلیمان قانونی در استانبول راه یافت.

به دلیل ابداع سبک نوینی در مینیاتور معروف به اسلوب ساز^۲، در زمره اهل حرف و مورد توجه شاه قرار گرفت و در سرای عثمانی صاحب کارگاه خصوصی شد و تعلیم ۲۹ نقاش دربار را با حقوق یوز آقچه (صدلیره) بر عهده گرفت. مدارک موجود حاکی از آن است که طی بیش از سی سال فعالیتش (۵۶-۱۵۲۰ م.) در دربار عثمانی تأثیر قابل توجهی بر هنر عثمانی گذاشت، چنانچه منتقدان و هنرشناسان ترکیه از جمله: س. ئیتگین و آ. سهیل از تأثیرگذاری وی چنین یاد می‌کنند: «نقاشان تا دوره فاتح از مکاتب سلجوق، بروسسه و حتی غرب الهام می‌گرفتند. از همان لحظه که شاه قلی زعامت این کار را به عهده گرفت، آن‌ها تحت تأثیر سبک هنری ایران (مکتب تبریز) قرار گرفتند.» (وحدتی حسینیان، ۱۳۹۰: ۳۹)

او استاد کاراممی چلبی بود که کار شاه قلی را تکمیل کرد. از دیگر شاگردان وی می‌توان ولی جان تبریزی، مصطفی بن محمد و کمال را نام برد.

^۱ در برخی منابع وی را بغدادی الاصل دانسته‌اند و در بعضی آمده است که اجدادش از قم به تبریز مهاجرت نموده و شاه قلی الوانی قمی نام داشته است.

^۲ اسلوب جدیدی است که به خصوص در نقاشی‌های مرکب ظهور کرد. شاه قلی با استفاده از قلم به صورت استادانه نقش‌های پری، برگ، ازدها و سیمرغ‌هایی را به تصویر کشید که فقط به چشم مسلح قابل مشاهده است. در هنر عثمانی اینچنین سبکی (سبک شاه قلی) از تصاویر مرسوم (مینیاتور) جدا بوده و توسط شاه قلی ایجاد شده است.

در اشعار عاشیق چلبی از زبان پناهی آمده است: «شاه قلی نقاش در زمان مرحوم سلطان بایزید از عجمستان تبریز آورده شده بود، وقتی که مرحوم سلطان احمد شاهزاده بود در آماسیا زندگی می‌کرد. بعد از به تخت نشستن سلطان سلیم به استانبول آورده، در زمان سلیم سلطان، نقاش باشی گشت. او مانی دوم در ترکیه بود و شاید حتی مانی شاگردی او را نیز می‌کرد. اگر شاه قلی هفت نقش می‌کشید، هشت بهشت حسد می‌ورزید. اگر نیلوفر می‌کشید، اساتید چین و فرنگ (هندوستان) از عرق شرمساری غرق می‌شدند. اگر در زمستان شکوفه بهاری بکشد، زمستان بهار می‌شود. این آسمان پر ستاره تنها یک نوع از دوات لاجوردی رنگی اوست. سیاهی مرکبش آب حیات است. ماهی‌هایی که نقش می‌کند دوباره جان گرفته، خود را به دریا می‌زنند. اگر گونه بکشد از قرمزی پیشانی او رنگ می‌گیرد. اگر زلف معشوقه‌اش را بکشد، بنفشه قدش را خم می‌کند. اگر لب زیبارویی را رسم کند، کسی به رازش پی نمی‌برد. اگر ابر بکشد باران همه جا را فرا می‌گیرد. اگر دریا رسم کند دره‌ها می‌جوشند و باعث نشستن پرندگان روی سروها می‌شود.» (همان، ۴۰-۳۹)

عبدالقادر مراغی

عبدالقادر مراغی در قرن هشتم هجری^۱ در شهر مراغه دیده به جهان گشود و در ۸۳۸ ق. به علت بیماری وبا در هرات در گذشت. وی آهنگساز، مصنف، مبدع چندین ساز، نظریه پرداز موسیقی و تالی صفی‌الدین ارموی بود و مکتب وی را از غرب ایران به شرق منتقل کرد. باید علاوه کرد که جریانات سیاسی و اختلاف بین شیعه و سنی او را از بغداد، تبریز و اردبیل به سمرقند، بخارا و هرات کشاند، اما مکتبش در پی مهاجرت فرزندان و نوادگانش به سرزمین عثمانی از شرق به غرب رفت. استاد مرتضی حنانه در کتاب «گام‌های

^۱ درباره تاریخ تولد وی اتفاق نظر وجود ندارد و قول‌های مختلفی است.

گمشده»^۱، که نتیجه بیست سال تحقیق و تفحص وی است، با نگاهی به دستگاه‌های فعلی موسیقی و سرگذشت موسیقی ایرانی بیان می‌دارد که «موسیقی از ایران به یونان رفته و از آنجا به صورت علمی به ایران برگشته است و به دست فارابی و عبدالقادر مراغی رسیده و بعد از آن گم شده است» (فارابی، ۱۳۶۸: ۱۳۶) اما این حلقه مفقوده به دلیل رنسانس فرهنگی در دوران صفویه سر از دیار ترک در آورد، به گونه‌ای که «اگر شیوه عبدالقادر در آهنگسازی از زیربنای موسیقی کلاسیک ترک بیرون کشیده شود، این موسیقی فرو می‌ریزد...»^۲ (آینه خیال، ۱۳۳: ۱۳۸۶). اما در این میان اختلاف سنی - شیعه و عثمانی - صفوی، آثار مراغی را تحت‌الشعاع قرار داد. به گونه‌ای که «سه تصنیف راست و یک تصنیف سه گاه [که] تفکر شیعی در آن است اجرا نمی‌شود» (همان).

چه نام‌های زیادی که در تاریخ بین این دو سرزمین بوده و هست؛ مکتب حمیدیه، مجله پارس، روزنامه سروش، انجمن سعادت، سندبادنامه، اشعار سلطان سلیم، آثار خط و مینیاتور در موزه‌های این سرزمین، سفرایی که در «مکاتبات خود سعی داشتند فضای فکر حاکم بر امپراتوری عثمانی را به گونه‌ای به حاکمان ایرانی اطلاع دهند... آن سال‌ها مراودت زیادی بین تبریز و استانبول بوده است و تبریز هم در جریان‌های فکری تهران تأثیر می‌گذاشت» (ارتباطات فرهنگی، ۱۳۸۵: ۸)

نجفقلی خان دنبلی - پدر عبدالرزاق بیگ - از بزرگان طایفه دنبلی بود و سمت بیگلر بیگی شهر تبریز را داشت که در زمان کریم خان زند به حکومت تبریز منصوب شده و به آبادی تبریز همت گماشت. در سال ۱۱۹۴ ق. به امر نجفقلی خان دنبلی، حصار دور شهر تبریز کشیدند که چندین دروازه داشت و یکی از آن‌ها دروازه استانبول بود. وجه تسمیه آن از این جهت بود که مسافران و کاروانیانی که بین تبریز و ترکیه تردد داشتند، از آن دروازه

^۱ این کتاب با وجود اینکه بیش از بیست سال از درگذشت استاد حنا می‌گذرد، هنوز چاپ نشده و نزد شاگرد ایشان، علی برلیانی است.

^۲ محمدرضا درویشی، آهنگساز و پژوهشگر موسیقی محلی ایران، مولف کتاب دایره‌المعرف سازهای ایران، سرپرست گروه موسیقی عبدالقادر مراغی

عبور می‌کردند و ماده تاریخ آن (حصار سکندر ثانی) است و بالای هر یک از دروازه‌ها این اشعار با خط جلی نوشته شده بود:

زهی اساس مشید که باد تا ابد	ز حادثات زمان در امان سبحانی
ز برج باره آن در تحیرات سپهر	که شد به پا ز عنایات خان خاقانی
خدیو ملک عدالت نجفقلی خان آنک	مفوض است بدو رونق جهانبنایی
که در نگارش این قلعه در زمان خلیل	نموده همت وی معجز سلیمانی
نشان ز سد سکندر چو داد تاریخش	خرد بگفت «حصار سکندر ثانی»

در زمان انقلاب مشروطه این دروازه باقی بود و اشعار مزبور روی سنگ نوشته شده بود... (امیرخیزی، ۱۳۸۸، ۱۴۶-۱۴۵) مرگ ستارخان و همدردی مردمان ترک با ایرانیان خود نشانه بارزی از نزدیکی دو ملت است:

«چون خبر غم انگیز و تأسف‌آور درگذشت مرحوم ستارخان سردار ملی به شهر استانبول رسید، آزادی‌خواهان و ایرانیانی که در استانبول بودند در مسجد خان‌والده^۱ مجلس ختم گذاشتند و در روزنامه‌های یومیه، روز ختم را اعلان کردند. علاوه بر ایرانیان مقیم آنجا از خود اهالی استانبول نیز جمع کثیری حضور داشتند و از طرف دولت ترکیه قاضی عسکر برای عرض تسلیت آمده بود و بیاناتی نیز ایراد کرد. گویا در بعضی از شهرهای دیگر ترکیه هم از قبیل طربزون و ارزنة الروم از طرف ایرانیان مجلس ترحیم برپا شده بود» (امیرخیزی، ۱۳۸۸: ۵۱۵-۵۱۴)

^۱ در این تاریخ قریب ۱۰۰ نفر از آزادیخواهان آذربایجان که در سال ۱۳۳۰ ق. به واسطه تجاوزات عساکر روس از آذربایجان مهاجرت کرده بودند در استانبول اقامت داشتند، نگارنده [اسماعیل امیرخیزی] نیز در آنجا بود. خان‌والده کاروانسرای معروفی است در استانبول که آن وقت تجار ایران در آنجا تجارتخانه داشتند. (امیرخیزی، ۱۳۸۸، ۵۱۴)

ثمین باغچه‌بان

ثمین باغچه‌بان در جنگ جهانی دوم راهی ترکیه شد و حاصل دوستی با عزیز نسین، یاشار کمال و ناظم حکمت را برای ایرانیان به ارمغان آورد.

بی دلیل نیست که بهترین آثار یاشار کمال به زبان فارسی و در ایران ترجمه شده است. بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند اگر وی یک ایرانی بود آثارش به همان نحوی که ترجمه شده نوشته می‌شد و علت این قرابت را این‌گونه بیان می‌کنند که ایران به یاشار کمال خیلی نزدیک بود.

عزیز نسین اگر با مترجمان دیگری به عرصه ادبی ایران آمده باشد، اما با ثمین باغچه‌بان شناخته شد.

«مسایل مشترک اجتماعی و اقتصادی و مباحثی از این قبیل که بین ایران و ترکیه مشترک است، دردهای مشترکی که داریم و در کارهای عزیزنسین منعکس می‌شود باعث شده که کارهای وی در ایران مورد قبول قرار گیرد و مردم او را از خود بدانند» (ثمین باغچه‌بان، ۱۳۷۴)

ثمین باغچه‌بان، مشهورترین مترجم آثار عزیز نسین، آن‌گونه که حق نسین بود متون وی را برگرداند و مردم به واسطه ترجمه‌های هنرمندانه ایشان است که نسین را مانند نویسندگان ایرانی شناخته و به او علاقه‌مندند. ثمین به جهت پیوندی که با موسیقی داشت، با مهارت بسیار از عهده ترجمه اشعار شاعران و آثار نویسندگان ترک بر می‌آمد.

«انتظار نداشته باشید که در برگردان اشعار... کلمه‌ها را به کلمه‌ها و جمله‌ها را به جمله‌ها ترجمه کرده باشم. من با روشی که با درک موسیقی من پیوند دارد می‌کوشم تا شعری را به شعری برگردانم... پانزده سال قبل از این [در سال‌های ۳۱-۱۳۳۰ ش.] اشعاری از ناظم حکمت را با روش خود به فارسی برگردانده، در ستون‌های هنری روزنامه‌ها و هفته نامه‌ها به چاپ رساندم که شاعران جوان و نوپردازان آن دوره از آن استفاده فراوان بردند...

به سبک همان ترجمه‌ها سرودند... اشعاری از خود را به ناظم حکمت ارمغان کردند» (نگین، ۱۳۴۶: ۲۱). در ادامه مقاله به تفصیل زندگی ثمین باغچه‌بان را شرح خواهیم داد.

حبیب ساهر

حبیب ساهر، نامی آشنا برای مردمان ترک، طی ۷ سال اقامت در استانبول فقط دو غزل ترکی سرود.

ساهر در مدرسه محمدیه دوستی داشت به نام نمسه‌چی که بسیاری از مجلات و روزنامه‌هایی چون ادبیات جدید و رسیملی آی که حاوی شعرهای غنایی شاعران ترک، بالاخص توفیق فکرت و جلال ساهر بود، به مدرسه می‌آورد. شاعران جوانی چون ساهر نیز سخت مشغول خواندن این مطالب می‌شدند. او بیشتر اشعار جلال ساهر را به جهت خیال انگیزی و خوش آهنگی دنبال می‌کرد و این اشعار چنان در او تأثیر گذاشت که تصمیم گرفت نام خانوادگی خود را از سان به ساهر تغییر دهد.

بی تردید، نام‌های توفیق فکرت، جلال ساهر، حبیب ساهر، اولین و ثمین باغچه‌بان و امثال آن‌ها دنیای دگری در مقابلمان می‌گشاید. عزیز نسین، خالد ضیا، مراد بارداقچی، ازگی صبحی، رؤف یکتایی و شماری از شاعران و نویسندگان و محققان با نام‌های ثمین باغچه‌بان، صادق هدایت، صمد بهرنگی، جلال خسروشاهی و تقی بینش گره خورده است.

یاشار کمال می‌گوید:

«ما همه بچه‌های فردوسی هستیم، من فردوسی را از حفظ می‌دانم. چقدر زیباست که آدم بنشیند و با دوست ایرانی‌اش از فردوسی حرف بزند... ایران کشور من است. ایران و ترکیه. کشور دیگری برای من وجود ندارد... [درباره اولین کتاب‌هایی که خواندم باید بگویم] اول از آلفونس دوده به نام کودک تنها [شروع کردم]، دوم قصه اصلی و کرم [را خواندم]، پنجم ابتدایی بودم. بعد هم همسایه ای داشتم که استاد ادبیات شرق در دارالفنون استانبول بود، به نام علی حلمی بیلگیلی. هم قصبه بودیم... در سایه او در ۱۷ سالگی عرفی را شناختم... اولین

اثر ایرانی که خواندم عرفی بود. بعد همراه آن حافظ را خواندم بعد سعدی شیرازی و بعد نظامی را... در ۲۵ سالگی فردوسی را خواندم به همراه آثار هومر و بعد سروانتس... بوف کور صادق هدایت را خواندم... دلم می‌خواهد [نویسندگان جوان] فرهنگ آناتولی و فرهنگ ایرانی را بدانند. ما خیلی چیزها داریم به دنیا بدهیم. ما بچه‌های فردوسی، چلیپی و یونس امره هستیم. ما بچه‌های دنیای شرق بزرگ، هزار و یک شب هستیم. می‌توانیم دنیای تفکر و ادبیات جدیدی بیافرینیم. باید به فرهنگ خودمان صادق بمانیم. به سرزمین خودمان، به مردم خودمان و به زبان خودمان. این ادبیات جدید که می‌گویم از این صداقت به وجود می‌آید. وقتی خودمان صادق بمانیم ادبیات جدید خود به خود به وجود می‌آید. می‌توانیم به دنیا امکانات جدید ببخشیم. من به شرق بیشتر ایمان دارم اما... این را هم نمی‌خواهم بگویم که فرهنگ غرب وجود ندارد... اگر این آدم شرقی باشد، اگر ترک باشد بی‌آنکه دهنه قورقود را بخواند و اگر ایرانی باشد پیش از آنکه فردوسی و هزار و یک شب را بخواند و خوب بفهمد، نمی‌تواند چیزی بنویسد. من که باور نمی‌کنم» (کلک، ۱۳۶۹ : ۱۷۶-۱۷۴)

در ادامه به شرح حال اولین باغچه‌بان و ثمین باغچه‌بان می‌پردازیم که به جهت محدودیت ارائه مقالات به اجمال بررسی شده است:

اولین باغچه‌بان^۱

«این اعتقاد من است؛ فرهنگ و هنر یک ملت به آن ملت انسانیت و غرور ملی می‌بخشد و باعث دوستی بین ملت‌ها می‌شود. نه فقط فرهنگ و هنر ایران و ترکیه، بلکه فرهنگ تمام ملت‌ها نباید زیر خاک رود. من شاهدهی بودم که تمام فعالیت‌های هنری آن زمان را دیدم و در این مورد یک کتاب^۲ نوشتم؛ کتابی که نشان می‌دهد چه کسی چه کاری

^۱ این مطلب به استناد سخنان و مصاحبه‌های اولین باغچه‌بان تنظیم شده است.

^۲ «مشاهدات هنری من» به زبان فرانسه از اولین باغچه‌بان

و چه خدمتی انجام داده است. من هنوز هم به ایران عشق می‌ورزم و هر خدمتی که در این راه می‌کنم، من را قوی‌تر و خوشبخت‌تر می‌کند.» (اولین باغچه‌بان، ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰)

ثمین بنا به عللی باید به محض فارغ‌التحصیلی به ایران بازمی‌گشت و اولین که هنوز یکسال به اتمام تحصیلاتش مانده بود نمی‌توانست با وی همراه شود. ثمین رفت و اولین ماند با دو بورسیه تحصیلی و خواستگاری ثروتمند و عهدی که با ثمین بسته بود. تصمیم سختی بود. بورس‌های تحصیلی اروپا و آمریکا و پاشازاده‌ای با مکنتی فراوان در پاریس که می‌خواست جهت مشهور شدن اولین اسباب تحصیل وی را در هر نقطه‌ای از جهان که لازم باشد فراهم آورد. برای اولین این پیشنهاد مضحک بود. نمی‌توانست به آن پاشازاده فکر کند، مگر می‌شد به خاطر منافع شخصی همه چیز را فراموش کرد؟ اما بورسیه دولت برای آتیه هنری او بهترین انتخاب بود.

در آن تابستان تصادفاً می‌بایست برای صرف ناهار و شام با ثمین باغچه‌بان بر سر یک میز می‌نشست برایش دشوار بود، چگونه می‌توانست با یک کمونیست^۱ هم سفره شود؟ اما تلاشش برای تعویض میز بی نتیجه ماند. هر چه می‌گذشت و با هم بیشتر آشنا می‌شدند، اولین متعجب‌تر می‌شد. او هیچ شباهتی به کمونیست‌ها نداشت. تا اینکه زمان امتحان آهنگسازی فرا رسید. اولین هنگام اجرای یکی دو اثر از ثمین، آن‌ها را از پشت در شنید و شگفت زده شد. به محض اینکه ثمین از کلاس بیرون آمد، به وی تبریک گفت. اما ثمین متواضع‌تر از آن بود که بخواهد این تعاریف [به حق] را بپذیرد. همان روز به نزد یک دوست آهنگساز رفتند و دو حلقه ازدواج گرفته نامزد شدند. ثمین در سال ۱۳۲۸ ش. به ایران برگشت و اولین نیز یک سال بعد، به محض فارغ‌التحصیلی از بورسیه اروپا و آمریکا صرف نظر کرد و راهی ایران شد. شاید آن زمان خود نیز فکر نمی‌کرد که پایه‌گذار کر ملی و کر اپرای ایران خواهد شد.

^۱ ثمین در صفحه ۷۰ کتاب «چهره‌هایی از پدرم» می‌نویسد: «من هنرجوی ناآرامی بودم. تحت تأثیر میتینگ‌ها و نشریات جرب توده بودم. خودم را، به اصطلاح کمونیست می‌دانستم»

اولین، مؤسس نخستین کلاس تخصصی آواز در هنرستان عالی موسیقی تهران، پایه‌گذار کر هنرستان عالی موسیقی تهران و کر انجمن فرهنگی ایران و شوروی، مؤسس کر تهران به عنوان یکی از واحدهای رسمی وزارت فرهنگ و هنر، پایه‌گذار چند گروه کر آزاد در خارج از هنرستان و کر اپرای تهران بود.

او که در سال ۱۳۰۷ ش. در مرسین ترکیه از مادری فرانسوی، فارغ‌التحصیل زبان فرانسه از دام دوسیون که شغل معلمی داشت و پدری لبنانی که کارمند دولت بود و عود می‌نواخت، متولد شده بود، در یازده سالگی مادر خود را از دست داد. پدر، مادر، عمو، خواهر و برادرهایش صدای خوبی داشتند در ۱۴-۱۳ سالگی استعداد موسیقی را در خود یافت و بنابه پیشنهاد اطرافیانش راهی هنرستان عالی موسیقی آنکارا شد و در سال ۱۳۲۹ ش. در رشته اپرا، آواز و پیانو از هنرستان عالی موسیقی با درجه یک فارغ‌التحصیل شد.

۲۲ ساله بود که با ثمین باغچه‌بان آشنا شد. پدر به جهت اطمینان و احترام به تصمیم دخترش مخالفتی با ازدواج و سفر وی به ایران نکرد.

جبار باغچه‌بان و صفیه میربابایی^۱ والدین همسرش بودند، اما چنان انس و الفتی بین جبار باغچه‌بان و اولین به وجود آمد که زبان قاصر از بیان است. ثمین، فرزند دیگر جبار، اذعان دارد که اولین فرزند واقعی پدرم بود. اولین در خاطراتش می‌گوید که بابا^۲ مرا شرافت خانواده خویش می‌دانست.

^۱ به نقل از ثمین باغچه‌بان: «مادرم صفیه میربابایی زمانی که کودکی بیش نبود دایی عزیزش آقای میر مهدی جواد زاده که مردی روشنفکر بوده به استعداد مادرم پی می‌برد و برایش استاد تارزنی را می‌گیرد تا این هنر را به صفیه که سوگلی‌اش بوده بیاموزد. یادم است که سال‌های بعد مادرم در تهران برای آموزش تار کلاسیک نزد استاد شهنازی میرفت. مادرم تار زدنش را مدیون میرمهدی دایی عزیزمان است. همیشه آنها [پدر و مادرم] با هم ترکی حرف می‌زدند. البته پدرم در مکتبخانه و مادرم در مکتبخانه مسجد ایاصوفیه در استانبول تا حدی قرآن و فارسی ادبی آموخته بودند ولی فارسی حرف نمی‌زدند. فارسی حرف زدنشان به طور جدی پس از آمدن به ایران و رفتن به شیراز آغاز شد... فارسی مادرم بهتر از پدرم بود و گاهی پدرم نامه‌های حساس اداری اش را برای مادرم می‌خواند و می‌گفت: صفیه گوش کن ببین این درست است.» صفیه دوشادوش همسرش برای کودکان خدمات ارزنده‌ای انجام داده است که ذکر آنها خود مقاله دیگری می‌طلبد بنابراین به همین چند سطر بسنده می‌کنیم.

^۲ اولین جبار باغچه‌بان را بابا خطاب می‌نمود.

مطلب زیر را حاج اکبری، یکی از شاگردان و پیروان پدرم برایم تعریف کرد که عیناً آن را نقل می‌کنم:

یک روز آقای باغچه‌بان جلسه «هیئت مدیره جمعیت حمایت کر و لال‌ها» را داشتند. یکی دو نفر هنوز نیامده بودند. جلسه هنوز رسمی نشده بود. در این ضمن «اولین خانم» با یک سینی چای وارد شدند. با همه احوال‌پرسی کردند و با خوش‌رویی به همه چای تعرف کردند. آقای باغچه‌بان با شیفتگی به اولین خانم نگاه می‌کردند. یکی از دوستانشان گفت:

آقای باغچه‌بان، مثل اینکه عروست را خیلی دوست داری؟

آقای باغچه‌بان گفتند «بله... خیلی»

دوستشان به شوخی پرسید:

مثلاً چقدر؟... از زمین تا آسمون؟...

این شوخی سبب خنده دوستان جلسه شد، چون معمولاً از بچه‌های کوچک چنین سؤال می‌شود... و آقای باغچه‌بان با قیافه و لحنی کاملاً جدی جواب دادند:

بیشتر... به اندازه شرفم. «(باغچه‌بان، ۱۳۸۲: ۱۰۸)

«پدرم عاشق هنر بود. برای همین هم شیفته «اولین» بود. بعد از یکی از رسیتال‌های آواز او سه تا رباعی به نام او ساخت و به او هدیه کرد. اولین دستخط او را که برایش گرانبهاترین و عزیزترین هدیه‌هاست، تا امروز نگاهداری کرده. هر وقت چشمش به این دستخط می‌افتد، آن را می‌بوسد و روی قلبش می‌فشارد.» (همان، ۲۴۹)

اولین محیطش را به سرعت پذیرفت و ایرانیان نیز او را از خود دانستند: «از روز اول محبت مردم ایران طوری بود که گویی صد سال مال این آب و خاک بودم. همه با من خیلی مهربان بودند. من محیطم را دوست داشتم، پذیرفتم و خیال داشتم همیشه در ایران زندگی کنم.» (اولین باغچه‌بان، ۱۳۷۹) شروع به آموختن زبان فارسی کرد، پیشرفتش فوق‌العاده بود. البته سهولت در یادگیری زبان فارسی را به جهت وجود بسیاری از کلمات

فارسی و عربی در زبان ترکی می‌دانست و با اشاره به این نکته که زبان فارسی روزگاری متداول در دربار ترکیه و در واقع زبان اشراف بود، خواندن شعرهای عثمانی - پر از کلمات و استعارات و عبارات فارسی و عربی - در درس ادبیات را به هنگام تحصیل در مدارس ترکیه، بی تأثیر در پیشرفت فراگیری این زبان نمی‌دید.

اما هرگز تصور نمی‌کرد روزی مجبور به ترک ایران و به تعبیر خویش «مادر خوشگل، زیبا و مهربان» شود. حتی اسامی فرزندانش فارسی است: روئین^۱، کاوه، فرهنگ. تعریفش از وطن به نوع دیگری است «وطن جایی است که آدمی واقعاً محبت می‌بیند و محبت می‌رساند. به آن آب و خاک خدمت می‌کند و از آن آب و خاک نیز خدمت می‌بیند. برای من وطن این است. از ترکیه آمدم و غیر از محبت چیز دیگری از ایرانیان ندیدم. این است که همه آن‌ها را دوست داشتم و بغل می‌کردم و سعی می‌کردم به این آب و خاک و به این انسان‌ها خدمت کنم... هر چه می‌توانستم کردم... ترکیه وطن من است و من مثل یک درخت در آنجا رشد کردم اما میوه‌هایم را در ایران دادم و در ایران به بار نشستیم. به همین علت هر دو کشور را دوست دارم و هر دو را وطن خود می‌دانم» (اولین باغچه‌بان، ۱۳۷۹ - اولین باغچه‌بان، ۲۰۱۰)

به پاس خدماتی که ملت و دولت ترکیه به وی داده بود پس از برگشت به ترکیه در سال ۱۳۶۳ ش، تمامی حقوق آثارش را وقف دانشگاه معمارستان استانبول کرد. از آثار او می‌توان به ترجمه ای از آلفرد کورتو: متد پیانو، اتوهای شوپن آپس ۱۰، آپس ۲۵، ۲۵ پریلود شوپن، دو اتود کنسرت از فرانتس لیست و همچنین بالتهای شوپن، هنر آواز من از لی لی لهنان و کتاب تألیفی خویش به نام تکنیک کامل اجرا کننده اشاره کرد.

وی علاوه بر ایفای نقش‌های اصلی در اپرای تهران و رهبری گروه‌های مختلف کر و اپرا و اجرای رسیتال‌های آواز در تهران، آلمان، اتریش، فرانسه، مجارستان، شوروی و ترکیه

^۱. ثمینه و گیتی خسروی نام فرزند ارشد اولین را کامبیز ذکر می‌کنند.

در حضور نام‌آوران موسیقی دنیا، مؤسس هنرستان کر و کنسرواتور شبانه روزی برای یکی از جمعیت‌های خیریه بود که تأسیس آن در سال ۱۳۵۲ ش. نقطه عطفی در ادبیات و موسیقی کودک شد.

همیشه دوست داشت برای کودکان بی سرپرست کاری انجام دهد و سرانجام با پذیرفتن مسئولیت تشکیل گروه کر برای یکی از جمعیت‌های خیریه به آرزوی دیرینه‌اش رسید. با سفر به شهرهای دور و نزدیک، قصبه‌ها و روستاهای ایران، شش هزار کودک و نوجوان یتیم ایرانی را آزموده و از بین آن‌ها دویست نفر برای تشکیل گروه کر انتخاب کرد. پس از یک سال پیشرفت آن‌ها فوق‌العاده بود. با تشکیل گروه کر کودکان به ثمین پیشنهاد کرد که اگر درصدد نوشتن چیزی برای بچه‌ها هست، امروز وقت آن رسیده، زیرا امکان اجرای آن وجود دارد. ثمین نیز پس از بازدید از این گروه دست به خلق اثر ماندگار «رنگین کمون» زد که محمد سریر^۱ «اهمیت این حرکت را در کسب آبروی فرهنگی ملت ایران می‌داند». (هنر موسیقی، ۱۳۸۷: ۱۶)

ثمین باغچه‌بان در این خصوص می‌گوید: «... بهترین و تحسین‌آمیزترین نقدها و تشویق‌ها در مورد او در مطبوعات اروپا به چاپ رسیده است که از این جمله‌اند: پاریس، تفلیس، آنکارا، مسکو، رومانی، وین و مونیخ. در سال ۱۹۷۰ م. از طرف اپراهای زوریخ، ژنو و اپرا کمیک پاریس، از وی برای شرکت در چند نقش اصلی دعوت به عمل آمد، اما مسئولیت‌هایی که در ایران به دوش کشیده بود، مانع از این امکانات شد... اولین باغچه‌بان به اتفاق حشمت سنجری، منیر وکیلی، فاخره صبا، ثمین باغچه‌بان، سعدی حسنی، ملک اصلانیان و احمد پژمان از پایه‌گذاران تالار رودکی و اپرای تهران هستند...» (ثمین باغچه‌بان) بدون اغراق اولین خود را وقف شاگردان ایرانی‌اش کرده بود؛ شاگردانی چون گیتی خسروی، پری زنگنه، پری ثمر، سودابه تاجبخش، حسین سرشار، عنایت رضایی و سودابه صفائی.

^۱ از آهنگسازان و موسیقیدانان ایران

اولین باغچه‌بان به جهت ایجاد ۵ شاخه هنری در ایران، دیپلم افتخار از American Biographical Institute دریافت کرد و در سال ۹۵-۱۹۹۴ م. از طرف Biographical Centre Cambridge و همچنین از جانب American Biographical Institute در سال ۹۸-۱۹۹۷ م. به عنوان زن سال شناخته شد و توسط این مؤسسه به عنوان مشاور عالی Euro Biographical انتخاب گردید. وی چهار روز قبل از غروب آفتاب زندگانی‌اش پس از بیست سال سکوت در کنار فرزندانش، کاوه و فرهنگ به اجرای قطعه کوتاهی پرداخت و پس از اتمام آن بیان داشت «در این سی و چند سالی که در ایران خدمت کردم بزرگ‌ترین جایزه را [از ایرانیان] گرفتم و آن جایزه چه بود؟ محبت ملت ایران بود» (اولین باغچه‌بان، ۱۳۸۹)

بالاخره اولین سالم، اولین باغچه‌بان ایرانیان، در ۹ آبان ماه ۱۳۸۹ ش. در استانبول در گذشت و در کنار همسرش در گورستان ایرانیان در قسمت آسیایی استانبول به خاک سپرده شد.

او غیر از فعالیت در حوزه موسیقی، حکم مادر را برای یتیمان داشت. «بسیاری بر این باور بودند که آن‌ها با یک عقب افتادگی روحی مواجه هستند و امکان یادگیری موسیقی برای آنان وجود ندارد. یادم می‌آید در یکی از اجراها شخصی از یکی از این بچه‌های یتیم پرسید موسیقی چه تأثیری برای تو دارد؟ آن کودک جواب تأثرانگیزی داد و گفت موسیقی یک مادر است. این گفته او درس آموزنده‌ای برای من شد و انگیزه‌ای برای اینکه با بچه‌ها بیشتر کار کنم و انرژی بیشتری برای آن‌ها صرف کنم» (هنر موسیقی، ۱۳۸۶: ۱۰)

ثمین باغچه‌بان

«ثمین من، خوشگل من، امروز همه دوستدارانت برای خداحافظی با تو در اینجا جمع شده‌اند. عشقی که در قلب آن‌ها کاشته‌ای برگ به برگ سبز شده و گل‌های رنگ به رنگ داده است... تو عشق را، محبت را، زیبایی را در موسیقی‌ات و نوشته‌هایت خلق کردی.

آثارت در خدمت ملت ایران و ترک بوده است. و تو در میان مردم جهان برادری را تقویت کردی. همه آثارت همواره انعکاس عشق، محبت، زیبایی و برادری بود. این را روح تو به تو امر می‌کرد و در این کار چه خوب موفق بودی.

روح پاک بلورینت همواره نسیم آزادی، نسیم عشق و نسیم زیبایی ابدی را تنفس خواهد کرد. پرواز کن خوشگل نازنینم، پرواز کن، با غرور آهنینت پرواز کن!
اولین. (همان: ۱۵)

در سال ۱۳۰۴ ش. در تبریز متولد شد و روز چهارشنبه سوری سال ۱۳۸۶ در استانبول درگذشت. شیفته لباس و طبل و شیپور و سلام پیشاهنگی بود، بالاخره در کلاس پنجم ابتدایی پیش آهنگ شد. در آن ایام اردوی دو هفته‌ای در باغ منظریه برای پیشاهنگان برپا بود سرجوخه گروه هشت نفری آنان مسعود برزین بود. سخنان برزین راجع به ذوق هنری ثمین و پیشنهادش برای ادامه تحصیل در رشته موسیقی او را بر آن داشت تا در هنرستان موسیقی ثبت نام کند. بالاخره در یکی از آن روزها که پدر می‌خواست ثمین دبیرستان خود را انتخاب کند، حرف رفتن به هنرستان موسیقی را پیش کشید. پدر که از وجود چنین جایی مطلع نبود با توضیح وی که این هنرستان در ضلع شمالی میدان بهارستان قرار دارد و می‌خواهد موسیقی‌دان شود، لبخندی حاکی از رضایت بر صورتش نقش بست و درپی استقبال از پیشنهاد پسرش اذعان داشت که «هنر در هر مملکتی بالاترین چیزهاست و من خیلی خوشحال می‌شوم که تو موسیقی‌دان بشوی و دلم می‌خواهد اگر موسیقی‌دان شدی موسیقی‌دان خوبی بشوی» (اولین و ثمین باغچه‌بان، ۱۳۸۶)

سرانجام با پدر راهی بهارستان شد و باغچه‌بان بزرگ به رئیس هنرستان گفت که می‌خواهد پسرش را در رشته پیانو نام‌نویسی کند. ثمین به اتفاق ممتحنان متشکل از: فریدون فرزانه، علی محمد خادم میثاق، مصطفی افتخار و دو استاد خارجی راهنمایی شد. آن‌ها وی را مستعد دیدند، اما شرط ثبت نام در این رشته داشتن پیانو در خانه بود. از آنجایی که پدر توان خرید هیچ نوع سازی را نداشت، آقای فرزانه پیشنهاد کرد که وی ساز

ابوآ را انتخاب کند. ثمین با وجود اینکه اصلاً نمی‌دانست ابوآ چیست در پاسخ به سؤال فرزانه که آیا این ساز را دوست داری، بلافاصله جواب آری داد. انبار هنرستان پر از سازهای بادی بود. ارتش این سازها را برای هنرجویان موسیقی نظام خریده بود، اما به طور رایگان و به امانت به دانشجویان غیر نظامی نیز داده می‌شد. بدین طریق ثمین در هنرستان موسیقی شروع به تحصیل کرد، اما دوره هنرجویی وی در کلاس ابوآ به دو سال هم نکشید.

«هنرستان موسیقی در واقع روی ۱۲-۱۰ استاد چک که در استخدام هنرستان بودند می‌چرخید که معلم من یکی از آنها بود. اسم معلم من «پاروسادو پُندایچک» بود. در سال ۱۳۲۰ ش. به خاطر جنگ و روابط سیاسی بین‌المللی، تمام اساتید چک از ایران اخراج شدند. هنرستان بی هنرآموز و هنرجویان بلا تکلیف ماندند. هنرجویان کلاس‌های بالاتر سعی می‌کردند آموخته‌های خود را به هنرجویان کلاس‌های پایین تدریس کنند، اما این کار چندان فایده‌ای نداشت. در آن سال‌های بلا تکلیفی، دو استاد بلند پایه موسیقی ایرانی استاد روح الله خالقی و استاد علینقی وزیری مدیریت هنرستان را به دست گرفتند. بعد هم آقای پرویز محمود، اولین آهنگساز تحصیل کرده ایرانی به تهران آمدند و کلاسی به نام «کلاس موسیقی علمی» در هنرستان دایر کردند. هنرجویانی که با از دست دادن استادان سازشان در نیمه راه مانده بودند، وقتی هنوز گام‌های موسیقی را به طور کامل نمی‌شناختند، استفاده از کلاس موسیقی علمی! از آن حرف‌ها بود. من هم یکی از هنرجویانی بودم که در این کلاس سرگرم شدم.» (باغچه‌بان، ۱۳۸۲: ۶۸)

مطابق طرح مبادلاتی دانشجو که در سفر رضاشاه به ترکیه بین ایران و ترکیه امضا شده بود، در تابستان سال ۱۳۲۳ ش. دولت ترکیه آمادگی خود را برای پذیرش ۱۲۰ دانشجوی ایرانی به طور رایگان در دانشگاه‌ها و اقامتگاه‌های ترکیه اعلام کرد. این تعداد دانشجو در گروه‌های ۲۰ نفری به ترکیه اعزام شدند که ثمین و حسین ناصحی در گروه آخر قرار گرفتند. آن دو در هنرستان عالی دولتی موسیقی آنکارا به ادامه تحصیل پرداختند. اما ثمین «هنرجوی نا آرامی بود و تحت تأثیر میتینگ‌ها و نشریات حزب توده بود و خود را

به اصطلاح کمونیست می‌دانست...» که متأسفانه این گونه افکار برایش پیامدهایی نیز داشت، به طوری که در سال آخر هنرستان نامه ای از اداره امنیت بدین مضمون که «هنرجوی نامبرده باید ظرف یک هفته خاک ترکیه را ترک کند» به دست مدیر هنرستان عالی موسیقی رسید. اما وی مردی روشنفکر و دلسوز بود و نمی‌خواست ثمین بدون اخذ مدرک تحصیلی آنجا را ترک کند بنابراین به همراه سفیر وقت ایران و رئیس اداره کل هنرهای زیبا و معلم ثمین^۱ توانست از اداره امنیت ترکیه یک سال دیگر اجازه اقامت و تحصیل بگیرد. بدین ترتیب وی و حسین ناصحی در تابستان ۱۳۲۸ ش. با مدرک فوق لیسانس به ایران بازگشتند و با استخدام در هنرستان عالی موسیقی، در رشته های تخصصی خود به تدریس پرداختند. یک سال بعد نیز اولین به ایران آمد و همراه همسرش به تدریس در هنرستان عالی موسیقی پرداخت.

بازگشایی تالار رودکی و تشکیل کر ملی توسط اولین، صفحه دیگری در موسیقی ایران گشود. تا آن زمان که امکان اجرای بسیاری از آهنگ‌های ثمین وجود نداشت توسط اولین اجرا شد و شاهکار رنگین کمون در عرصه موسیقی کودک به ثمر نشست.

«رنگین کمون یک اثر سمفونیک با ملودی‌های ساده است، اما همین ترانه‌های ساده بچه‌ها را آرام آرام به موسیقی پیشرفته هدایت می‌کند و فرهنگ موسیقی آن‌ها را بالا می‌برد و هر ترانه این آلبوم با یک نقاشی کودکانه که آقای پرویز کلانتری نقاشی کردند همراه است. نت‌های ملودی آن هم در کتابی به همین نام منتشر شده که در واقع مخصوص اجرا برای کودکان به صورت تک صداست، اما من در قسمت اجرایی موسیقی رنگین کمون سهمی نداشتم و همسرم با گروه کر کار می‌کرد. رنگین کمون را من نت نویسی و آهنگسازی کردم... فقط می‌توانم بگویم رنگین کمون اثری است که حدود سی سال زنده باقی مانده و همیشه هم زنده خواهد بود...» (هنر موسیقی، ۱۳۸۶: ۱۰)

^۱ معلم آهنگسازی وی N.K.Akses بود.

رنگین کمون توسط گروه کر کودک و نوجوان با تکخوانی سوپرانوی بهجت قصری و متسو سوپرانوی اولین باغچه‌بان به همراهی ارکستر سمفونیک رادیو وین به سرپرستی توماس کریستین داوید (همسر بهجت قصری) اجرا و ضبط شد. این اثر موجبات شگفتی اتریشی‌ها به ویژه شهردار وین را فراهم آورد. صفحات^۱ اولیه این اثر در پاریس ضبط و چاپ شده، به گمرک ایران آمد، اما بعد از انقلاب یکی - دو سالی در آنجا ماند و متأسفانه نصفی از آن‌ها از بین رفت تا بالاخره پس از نامه نگاری‌های متعدد، باقی صفحات از گمرک خارج شده و گسترش یافت. بعدها این اثر توسط انتشارات ماهور به چاپ رسید.

و اما شعرهای کودکانه رنگین کمون و قصه‌های ثمین برای کودکان

پرویز کلانتری می‌گوید: «اشعار این کتاب آنقدر سوررئالیستی و کودکانه و جالب است که من فکر می‌کنم یکی از کارهای خیلی قشنگ آقای ثمین باغچه‌بان است. من سعی کردم آن‌ها را همان طوری که بودند نقاشی کنم، نقاشی‌ها یک خرده سوررئالیستی در می‌آید. دیگر نمی‌دانم چطوری بود، اما انگار شعرها زبان حال کودک است... ثمینی که من می‌شناسم قصه می‌نویسد و به من می‌دهد تا نقاشی کنم. بدون تردید ثمین در آثار نوشتاری‌اش صاحب سبک است. تمام قصه‌هایش هنوز از نظر ارزش در قلمرو ادبیات داستانی تحلیل نشده‌اند... مهم‌ترین ویژگی این آثار تخیل زلال کودکانه آمیخته به طنز است که او طنز را در زندگی‌اش داشت... قصه‌های ثمین به شدت شگفت‌انگیز، تخیلی و عجیب هستند. کار ثمین روایت یک داستان کودکانه چندگانه است. او با معماری کلامی که برای ترانه و ساختن ترانه دارد یک رفتار مینی‌مالیستی با کلام کرده است. به نظر من ثمین الگوی بسیار خوب برای تمامی کسانی است که برای بچه‌ها می‌نویسد، چرا که او لابه‌لای تخیلات کودکان می‌شود و آن تخیل زلال را به حالت مینی‌مالیستی در می‌آورد... ثمین در تمام آثارش به تمثیل و کنایه اهمیت می‌داد.» (کتاب ماه کودک و نوجوان، ۱۳۸۳ : ۱۰۵ - خبرگزاری فارس، ۱۳۸۷/۲/۲۹)

^۱. منظور صفحه‌های گرامافون است.

به قول ثمین هرگز برای اینکه تنها یک موسیقی ساخته شود موسیقی نساخت، بلکه آثارش دارای یک فرم مشخص و الهام شده به او بود. خطوط و ریتم‌هایش کاملاً شرقی است و هارمونی‌هایش از همین خطوط شرقی زاییده می‌شود... او همیشه از انسان و طبیعت الهام گرفته و همیشه در آثارش عاشق یک ستاره، کیبوتر و پروانه می‌شود. در برخی آثارش طنز قوی و خنده موج می‌زند.» (خبرگزاری فارس، ۱۳۸۷/۲/۲۹)

ثمین خاطرات منظوم کودکی‌اش را در کتاب «نوروز و بادبادک‌ها» کتاب سال ۱۳۵۲ ش. نوشته است.

نام ثمین علاوه بر اثر رنگین کمون، بومی وار (سوئیت سنفونیک برای ارکستر اجرا شده توسط ارکستر سنفونیک ریاست جمهوری ترکیه و ارکستر سنفونیک تهران)، لالایی (برنده جایزه بهترین آواز فستیوال صلح جهانی آلمان ۱۹۵۲)، دو زولفونت، پرستندگان و سپاهیان، درخت سرو بودم، پینه دوز، یه کیبوتری داشتم، چهارشنبه سوری، شلیل و ده‌ها اثر دیگر با نام ناظم حکمت، عزیز نسین و یاشار کمال پیوند یافته است.

او درباره عزیز نسین می‌گوید:

«من او را یک طنز نویس درجه یک می‌دانم. یک طنزنویس سطح بالا و جهانی. از لحاظ آثاری که به وجود آورده، تعداد آثارش، کیفیتش و استقبالی که در تمام دنیا از وی شده و با سلیقه خودم که می‌سنجم یک نویسنده‌ای است که نظیرش در طنز کمتر دیده شده. از لحاظ تکنیک نویسندگی یک تکنیک بسیار قوی دارد. خیلی کوتاه نویس است و ترکی خیلی سلیس و خوبی دارد. از لحاظ تکنیکی در سطح خیلی بالایی است... مسایل مشترک اجتماعی و اقتصادی و مباحثی از این قبیل که بین ایران و ترکیه مشترک است، دردهای مشترکی که داریم و در کارهای نسین منعکس می‌شود باعث شده که کارهای عزیز نسین در آنجا [ایران] مورد قبول مردم قرار بگیرد و مردم عزیز نسین را از خود بدانند. یعنی با ترجمه‌های من بدون اینکه شکسته نفسی یا چیز بیخودی بکنم می‌خواهم بگویم من عزیز نسین را برگرداندم آن طوری که حقیقتش بود همان طوری که بود و مردم آن را مثل

یکی از نویسندگان ایرانی می‌شناسند و دوستش دارند. اشخاص دیگری هم ترجمه کرده‌اند که مشهورترین اینها آقای است به نام رضا همراه. رضا همراه خیلی زیاد ترجمه کرده، ترجمه‌هایش هم همه غلط و از اینور و آنور گرفته شده است^۱... عزیز نسین آدمی بود در رفاقت فوق‌العاده قابل اطمینان... تمام ثروتش صرف همین کار شده بدون اینکه از کتاب‌هایش به بچه‌هایش ارثی برسد» (باغچه‌بان، ۱۳۷۴)

ثمین با دنیا قهر بود و تا زمان مرگ نیز با آن آشتی نکرد:

با کاغذ و نی و چوب کشتی می‌سازم/ نام ایران زمینو رو کشتیم می‌ذارم/ می‌بندم به دلکش پرچم سه رنگ/ به پیکر و پرچم و اسمش می‌نازم/ برایش دریا می‌سازم با برج و بندر/ میندازمش تو آب و میگیره لنگر/ بادبون کاغذیش پر میشه از باد/ میگرده دور دنیا بندر به بندر...^۲

ثمین درباره موسیقی ایران چنین نظری داشت: «... در مورد موسیقی ایران اشتباهی هست که باید این اشتباه را تذکر داد و آن این است که ما هر وقت از موسیقی ایرانی

^۱ هوشنگ اعلم از پیشکسوتان عرصه روزنامه نگاری، در خاطراتش می‌نویسد: «چقدر کتاب داشت عزیز نسین و همه را هم رضا همراه ترجمه می‌کرد یعنی من این طور فکر می‌کردم و هنوز آنقدر نمی‌دانستم که بفهمم کتاب‌ها می‌توانند دروغ بگویند، حتی اسم نویسنده یا مترجمشان را. و چند سالی طول کشید تا بفهمم که... یک قصه هم با ترجمه رضا همراه از نسین نخوانده‌ام و همه آدم‌هایی که با کارها و حماقت‌هایشان مرا خندانده بودند یا دل‌م به حالشان سوخته بود... اژدم خوی بودند و نه اهل از میر یا استانبول و همه این‌ها زیر سر رضا همراه بود. نویسنده همه آن قصه که خودش را پشت نام نسین و به عنوان مترجم پنهان کرده بود تا باورش کنند، مجبور بود لایه که برای گذران زندگی به اعتبار نام دیگری دخیل ببندد... نسین واقعی را اما وقتی شناختم که کاری از او را این بار با ترجمه ثمین باغچه‌بان خواندم. اسم سختی بود. اسمش که پیش از آن نشنیده بودم و نه خوانده بودم جایی. اول فکر کردم ثمین باید اسم زنی باشد. لجم گرفت نه به خاطر زن بودنش. بیشتر به این دلیل که گمان می‌کردم از راه آمده‌ای است که می‌خواهد جای رضا همراه را بگیرد. مترجمی که ترجمه اش بارها و بارها مرا خندانده بود و این وقتی بود که هنوز نفهمیده بودم که رضا همراه و عزیز نسین هیچ ربطی بهم ندارند. همراه اصلاً زبان نمی‌داند که بخواهد مترجم باشد. قصه را که خواندم، به نظرم غریب آمد. فضای قصه جور دیگری بود و آدم‌ها خنده دار نبودند و لوده‌گی نمی‌کردند. نسین به ترجمه باغچه‌بان جدی‌تر از آن بود که قبلاً می‌شناختم! و این آغاز بود. و سال‌ها باید می‌گذشت تا از رضا همراه برایم آشکار شود و عزیز نسین را آنگونه که بود بشناسم و ثمین باغچه‌بان در ذهنم جایگاهی دیگر پیدا کند. جایگاهی به قدر والایی اش...»

^۲ بخشی از شعر کشتی کاغذی از رنگین کمون

صحبت و بحث می‌کنیم، نقطه نظر ما دستگاه‌ها و آوازه‌هایی است که در تهران و حومه رواج دارد. در اینجا می‌خواهم بگویم که آیا آذربایجان از ایران جداست؟ آیا کردستان و لرستان از ایران جداست؟ ما باید موسیقی تمام ملت ایران را مورد توجه قرار دهیم. راهی که من و ناصحی برای موسیقی ایران در نظر گرفته‌ایم، راهی ابتکاری به مفهوم مطلق آن نیست. پیشرو ما در این راه بلابارتوک موسیقی‌دان بزرگ مجار می‌باشد که از کارهایش الهام می‌گیریم.» (کلک، ۱۳۷۶: ۴۴۷)

رئیس وقت هنرهای زیبای کشور نامه ای بدین مضمون در تاریخ ۱۳۳۸/۱۲/۲۵ به نخست وزیر، جهت عزیمت تعدادی از هنرمندان هنرهای زیبای کشور به استان‌ها برای جمع آوری آهنگ‌های محلی نگاشت:

«جناب آقای نخست وزیر

در مناطق عشایری استان هفتم در ایام نوروز مراسمی همراه با آهنگ‌های محلی و توأم با مدیحه سرایی که جنبه مذهبی هم دارد معمول و متداول است که از نظر فولکلور برای قسمت صداخانه ملی کمال اهمیت را دارد. هنرهای زیبای کشور در نظر دارد برای جمع‌آوری این آداب و رسوم و آهنگ‌ها چهار نفر از اشخاص مطلع و بصیر را در ایام نوروز به آن استان اعزام دارد و متمنی است با مأموریت آقای غلامحسین غریب، رئیس هنرستان عالی موسیقی و آقایان ثمین باغچه‌بان و امین شهمیری و خانم اولین باغچه‌بان هنرآموزان هنرستان موافقت فرمایید.» (آرشیو سینما در ایران (۱۳۵۷-۱۳۰۰ ه. ش): ۷۸۲)

که طی نامه ۳۸/۱۲/۲۷ با اعزام این هنرمندان به استان هفتم موافقت به عمل آمد. با چنین پیش زمینه ای بهتر است بخشی از نامه ثمین به محمدرضا درویشی را ملاحظه کنیم که حاوی نکات ارزنده‌ای است:

«پژوهشگر و هنرمند گرامی، درویشی عزیز!

... حدود چهل و پنج سال قبل از این، من و دوست بی نظیرم حسین ناصحی، هم برای ضبط و گردآوری موسیقی‌های بومی بلوچستان به آن سرزمین سفر کرده بودیم و

حدود بیست روزی همه راه‌هایی را که شما رفته‌اید و جاهایی را که دیده‌اید، ما هم رفته و دیده بودیم.

«رضوی» و «پالیمان» عکاس، «شهمیری» صدابردار، همکاران ما در این سفر بودند... در آن روزگار، ضبط موسیقی در کپرها، بیغوله‌ها و بیابان‌های بلوچستان به آسانی امروز نبود. چون هنوز ضبط روی کاست متداول نبود...

ما یک دستگاه ضبط صوت را که با باتری هم کار می‌کرد به زحمت گیر آورده بودیم. استفاده از این دستگاه با باتری خیلی در دسر داشت، چون باتری‌ها زود ضعیف می‌شدند، سرعت چرخش نوار کم می‌شد و صدای خواننده‌ها و نوازنده‌ها به درستی ضبط نمی‌شد.

آن روزها مردم بومی بلوچستان که کوچک‌ترین آشنایی با وسایل برقی نداشتند، از دیدن دستگاه ضبط صوت و میکروفون جا می‌خوردند و نمی‌توانستند به راحتی و به‌طور معمولی بخوانند یا سازشان را بزنند، چون نصف حواسشان پیش کارشان و نصف دیگرش متوجه دستگاه ضبط و دوربین عکاسی بود...

راهنمای ما در آن سفر، جوان خیلی دوست داشتنی و پر شور بود که عاشق کپرها، خارخان‌ها، بیغوله‌ها و آبادی‌ها و بیابان‌های بلوچستان بود. او با زبان و لهجه‌های مختلف آن سرزمین آشنا و جغرافیای بلوچستان را از بر بود. ما با دو جیب سفر می‌کردیم، جیب دومی بیشتر برای حمل پیت‌های بنزین و روغن و وسایل تعمیر و پنچرگیری و آذوقه و وسایل کار بود.

در یکی از - به اصطلاح - آبادی‌های خیلی پرت و دور افتاده که بیش از پنجاه - شصت نفری جمعیت نداشت، خواستیم اسم این آبادی را یادداشت کنیم. از هر کدام می‌پرسیدیم که «اسم اینجا چیست؟ می‌گفتند: «... پارگان» و چیز دیگری نمی‌گفتند و ما هم بالاخره نفهمیدیم آیا اسم این آبادی همین است که اینها می‌گویند یا چیز دیگری است و نمی‌توانند به درستی تلفظ کنند. حتی یک دکان و حتی یک تنور در این آبادی نبود. اینها حتماً احتیاجی

به شکر و برنج و پنیر و لوبیا و اینجور چیزها نداشتند. راهنما می‌گفت: اینها در فصل تابستان اصلاً احتیاجی به تنور ندارند، چون خمیر را روی تخته سنگ پهن می‌کنند و با گرمای آفتاب می‌پزند و با شیر ترش می‌خورند. ما هم از آن نان‌ها و از شیر ترش خوردیم، چه خوب که مریض نشدیم ...

اینها با هیچ سازی آشنایی نداشتند، اما موسیقی و آواز داشتند. یگانه کار این مردم کوزه سازی بود و این کوزه‌های بزرگ و کوچک و جور واجور، سازهای آن‌ها هم بودند. با کوبیدن روی بدنه این کوزه‌ها و با کوبیدن کف دست روی دهانه کوزه‌ها، صداهای زیر و بم و رنگارنگی از کوزه‌ها بیرون می‌آمد. گاهی هم دهانشان را در کوزه‌ها می‌گذاشتند و می‌خواندند و آوازشان با رنگ و طنینی دیگر از کوزه‌ها بیرون می‌آمد.

ما این صداها را ضبط کرده و به آرشیو اداره کل هنرهای زیبای کشور سپردیم. نمی‌دانم اینها و عکس‌های مربوطه تا امروز نگهداری شده یا از بین رفته...

در یکی دیگر از آبادی‌های پرت و دور افتاده، شاهد رقص پیرمردی شدیم که می‌گفتند بالای هشتاد سال سن دارد. خیلی لاغر و بلند و آفتاب سوخته بود. چیزی که به پایش بود، معلوم نبود کفش است، گیوه است، چارق است یا چیست، پایش هم خیلی گشاد بود. از این شلوارهای خشتک دار بلوچی پایش بود. خشتک گشاد و بلند شلوارش به زانویش می‌رسید، اما یک کت معمولی پوشیده بود. عمامه و دستار داشت. بلندی دستارش تا زیر کمرش بود.

از این آبادی نهر آبی می‌گذشت. درخت‌های خرما و چند تایی کپر و خارخان در اطراف نهر آب بود. ده - پانزده نفری از بلوچ‌ها و چند نفری از نوازندگان بلوچ، در یک جای میدان مانندی دور هم حلقه زدند و نشستند. نوازنده‌ها شروع کردند به زدن و خواندن. پیرمرد رقص کفش‌هایش را درآورد و گذاشت زیر یکی از نخل‌ها. آمد وسط میدان و شروع کرد به رقص. سر و گردن و مچ‌ها و شکم و کمرش را چنان می‌لرزاند و می‌چرخاند که انگار یک رقص نوجوان عرب است. بدنش نرمش بدن کودکان خردسال را داشت و آن قدر سبک می‌رقصید که انگار شاپرک است. گاه چشم‌هایش را می‌بست و ابروهایش می‌رقصیدند. از خود بی خود شده بود. در

وسط میدان مثل یک سپیدار تنهای پاییزی بود که می‌لرزید و می‌لرزید و برگ می‌ریخت. با بدنش شعر می‌خواند، با بدنش نقاشی می‌کرد، مجسمه می‌ساخت، با بدنش قصه می‌گفت، دعا می‌کرد. با بدنش شوخی می‌کرد و متلک می‌پراند...» (باغچه‌بان و درویشی، ۱۳۸۷/۱/۱۸)

منابع و مأخذ

کتاب:

- امیرخیزی، اسماعیل (۱۳۸۸) **قیام آذربایجان و ستارخان**، تبریز: انتشارات آیدین.
- بارداقچی، مراد (۱۳۸۹) **پژوهشی در زندگی و آثار عبدالقادر مراغی**، ترجمه: توفیق سبجانی، تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری.
- باغچه بان، ثمین (۱۳۸۲) **چهره‌هایی از پدرم**، تهران: نشر قطره.
- سرداری نیا، صمد (۱۳۸۶) **تبریز شهر اولین‌ها**، تبریز: نشر اختر.
- وحدتی حسینیان، سحر (۱۳۹۰) **چهره‌هاف تبریز**: نشر اختر.

نشریات:

- ماهنامه آزما، ش ۵۸، خرداد ماه ۱۳۸۷، «کسی که راز ماندگاری او در زلال خاطره‌هاست»، هوشنگ اعلم
- دو ماهنامه آینه خیال، ش ۲، آذرماه ۱۳۸۶، «از علم و عمل در موسیقی ایران از دوران قدیم تا جدید» (گزارش دومین پیش همایش عبدالقادر مراغی)
- ماهنامه چشم انداز ارتباطات فرهنگی، ش ۲۸، دی - اسفند ماه ۱۳۸۵، «تأثیر فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی بر ترکیه»، افسانه بهاء، «بررسی تعاملات فرهنگی ایران و ترکیه» (گفتگو با ابوالحسن خلیج منفرد نماینده فرهنگی ایران در ترکیه)
- ماهنامه کتاب ماه کودک و نوجوان، ش ۸۱، تیر ماه ۱۳۸۳، «پرویز کلانتری، ایران، ساعت ۳ عصر»

- ماهنامه کلک، ش ۱۰، دی ماه ۱۳۶۹، «گفتگویی دوستانه با یاشار کمال»، جلال خسروشاهی
- ماهنامه کلک، ش ۸۵-۸۶، فروردین - تیر ماه ۱۳۷۶، «پیشگامان تحول در موسیقی ایران»، علی محمد رشیدی
- ماهنامه مقام موسیقایی، ش ۴۲، مهر ماه ۱۳۸۴، «موسیقی نظامی در ایران»، سیدفؤاد توحیدی
- ماهنامه نگین، ش ۳۱، آذر ماه ۱۳۴۶، «ناظم حکمت»، ثمین باغچه‌بان
- ماهنامه هنر موسیقی، ش ۷۹، فروردین ماه ۱۳۸۶، «قصه رنگین کمون، گفتگو با اولین و ثمین باغچه‌بان»، پروانه دادخواه

ماهنامه هنر موسیقی، ش ۹۰، اردیبهشت ماه ۱۳۸۷، «سارها از درخت پریدند»، هدی امین، «باغچه‌بان باغ کودکی»، علی عطار
 روزنامه شرق، ش ۱۵۴۴، ۱۳۹۱/۳/۱۳، «ناگفته‌هایی از باغچه‌بان‌ها» (گفتگو با ثمین باغچه‌بان)، سعیده وحیدنیا
 فصلنامه فارابی، ش ۴، پاییز ۱۳۶۸، «موسیقی فیلم در ایران» (گفتگو با مرتضی حنانه)
 فصلنامه کاوه (مونیخ)، ش ۳۲، آذر ماه ۱۳۴۹، «ناظم حکمت»، احمد صادق (علی مستوفی)
 فصلنامه کاوه (مونیخ)، ش ۴۹-۵۰، پاییز - زمستان ۱۳۵۲، «سرگذشت آواز و اپرا در ایران»، امیراشرف آریانپور

گفتگوها:

گفتگوی بی بی سی با ثمین باغچه‌بان به مناسبت درگذشت عزیز نسین در تاریخ ۱۳۷۴
 مصاحبه نوشین احمدی خراسانی با اولین باغچه‌بان، در تاریخ ۱۳۷۹/۳/۱ - تهران
 «گفتگوی دو نسل؛ باغچه‌بان و درویشی»، همشهری آنلاین، ۱۳۸۷/۱/۱۸، کد مطلب ۴۷۹۰۲
 گفتگوی محمود خوشنام با اولین و ثمین باغچه‌بان در منزل شخصی‌شان در استانبول به سال
 ۱۳۸۶ (پخش از بی بی سی)
 گزارش بزرگداشت ثمین باغچه‌بان در تالار وحدت تهران، خبرگزاری فارس، ۱۳۸۷/۲/۲۹، کد
 مطلب ۸۷۰۲۲۹۰۱۸۳
 گفتگوی بی بی سی با اولین و کاوه باغچه‌بان، تهیه شده در ۱۳۸۹/۸/۵
 «اولین ترک پارسی گوی» مصاحبه بهار نوایی با اولین باغچه‌بان به تاریخ ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰
 مصاحبه با گیتی خسروی در منزل شخصی‌شان در تهران به تاریخ ۱۳۹۲/۵/۱۰ توسط سحر
 وحدتی حسینیان
 دست نوشته های ثمین باغچه‌بان که فرزندش کاوه باغچه‌بان در اختیار نگارنده (سحر وحدتی
 حسینیان) قرار داده است.
 * فیلم ویدیویی مصاحبه با برتراند راسل، منتشره در فضای مجازی

اسناد:

اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران (۱۳۵۷-۱۳۰۰ هـ ش)، ج ۲، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران، ۱۳۷۹، سند شماره ۱۶۴-۱۶۵

لاتین:

Eminent Persians: The Men And Women Who Made Modern Iran, 1941-1979s, Abbas Milani, Syracuse University Press, vol.1, 2008

دبستان کرولالهای باغچه بان

تأسیس ۱۳۱۲

تلفن ۴۲۵۹۰

شماره

تاریخ ۳

پیوست

نازنین عروسم اولین

ای خنده‌ی تو گل روانم اولین
 آواز خوشت صفای جانم اولین
 بازی کند انگشت تو در پردی سبز
 بانالهی دسوز نهادم اولین
 روشن شده از شمع قدرت خانگی ما
 تابدرخ تو چو ماه در لانه‌ی ما
 ساز تو و آواز تو دمساز من است
 آواز تو کم نگردد از خانه‌ی ما
 در خنده‌ی لعل لب تو خوی گل است
 در طره‌ی مشکای تو بوی گل است
 بپنود مشرق که زلف تو صی بوتیم
 چون دیده‌ی دل چو مرغ بر لوی گل است

۱۹ دی ۱۳۴۷